

مردی که از تاریخ آمد

امیر کاویان

چاپ دوم
همراه با تغییرات



به نام خدا

مردی که از تاریخ آمد

(چاپ دوم با تغییرات)

به کوشش: امیر کاویان

کاویان، امیر، ۱۳۴۳ -
مردی که از تاریخ آمد / امیر کاویان - تهران: نشر کلک خیال، ۱۳۷۸ .
۶۰ ص .: مصور، عکس.
ISBN 964 - 91870 - 1 - 4 ریال ۴۲۰۰
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.
۱. فروهر، داریوش، ۱۳۰۷ - ۱۳۷۷ - - نامه ها و یادبویها .
۲. اسکندری، پروانه (فروهر)، ۱۳۱۷ - ۱۳۷۷ - - نامه ها و یادبویها .
۳. ترور - - ایران .
الف. عنوان.
DSR ۱۳۸۶ / ف ۴۸ ک ۲
۹۵۵ / ۰۸۲۲۰۹۲۲
کتابخانه ملی ایران
۷۸ - ۲۰۳۱۷ م

کلک
خیال

انتشارات کلک خیال

تلفن ۲۰۶۱۰۵۶

مردی که از تاریخ آمد (چاپ دوم با تغییرات)

نویسنده: امیر کاویان

طراحی صفحات و جلد: مهرکرافیک (شبیم متین مهر)

ناظر فنی: شهریار متین مهر

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

چاپ اول: پاییز ۱۳۷۸

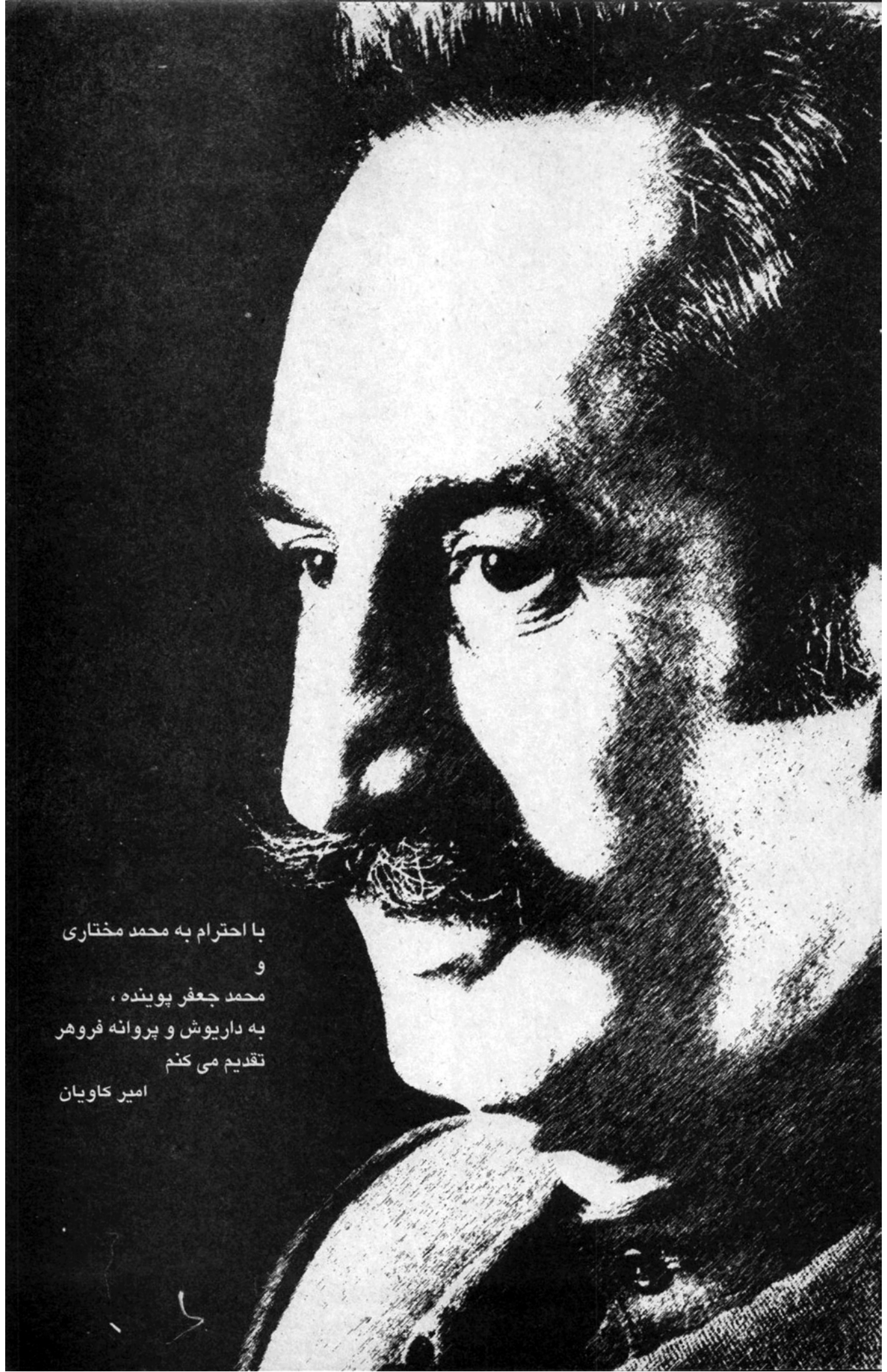
چاپ دوم: زمستان ۱۳۷۸

قیمت: ۴۲۰۰ ریال

کلیه حقوق این کتاب متعلق به نویسنده است.

شابک: ۹۶۴-۹۱۸۷۰-۱-۴

صندوق پستی: تهران ۹۱۸ - ۱۶۷۶۵



با احترام به محمد مختاری
و
محمد جعفر پوینده ،
به داریوش و پروانه فروهر
تقدیم می کنم
امیر کاویان

فهرست عناوین

- ✓ مقدمه‌ای بر یک سالگرد غم انگیز
- ✓ برگی از زندگی داریوش فروهر
- ✓ ناخدای پیر به قلم پروانه اسکندری
- ✓ پروانه اسکندری
- ✓ خاطرات پرستو فروهر از سفر به ایران
- ✓ به یاد داریوش و پروانه به قلم سید حسین مجتهدی
- ✓ برای ایران (داریوش فروهر به زبان خودش)
- ✓ خاطره‌ای که در یادها خواهد ماند به قلم پرستو فروهر
- ✓ آن روزها...
- ✓ پایان یک ماجرا یا آغاز یک سناریو
- ✓ داد خواهیم این بیداد را
- ✓ مرز پر گهر به قلم روزبه فراهانی
- ✓ شهادت دو قهرمان ملی به قلم علی اردلان

مقدمه‌ای بر یک سالگرد غم‌انگیز

چاپ اول این کتاب در سالگرد قتل وحشیانه داریوش و پروانه عزیز با استقبال گرم هموطنان آرمان‌خواه و میهن‌پرست روبرو شد.

در این مقدمه لازم می‌دانم ابتدا از شاعر و نویسنده ارزنده جناب آقای محمدرضا شفیعی کدکنی به خاطر عدم درج نامشان در پایین یکی از شعرها که اشتبهاً به نام پروانه فروهر چاپ شده بود پوزش بخواهم. همچنین در غنی شدن این کتاب در چاپ دوم، دوست همفکرم آقای روزبه فراهانی‌پور که مرا مورد لطف خویش قرار دادند. از کلیه نویسندگان و سروران عزیز که در تهیه این کتاب از همان ابتدا همراه و همیارم بودند بی‌نهایت سپاسگزارم.

امیدوارم یاد و خاطره پیشگامان نهضت ملی ایران که با خون پاکشان تاریخ مبارزات بی‌امان یک‌صدساله را آبیاری کردند، همچنان در دلها جاودانه باشد.

امیر کاویان

زمستان ۱۳۷۸

زمین تهی است ز رندان

همین تویی، تنها

که عاشقانه‌ترین نغمه‌ها را دوباره بخوانی

بهار آمده

از سیم خاردار گذشته

تو خامشی که بخواند

تو گر روی که بماند

«محمدرضا شفیعی کدکنی»

برگی از زندگی داریوش فروهر

– داریوش فروهر در هفتم دی ماه سال ۱۳۰۷ در شهر اصفهان دیده به جهان گشود.

– دوران تحصیلات ابتدایی او در اصفهان سپری می‌شود و سپس به دلیل انتقال پدرش به ارومیه وی نیز به آن شهر می‌رود، واقعه سوم شهریور و اشغال ایران توسط ارتش روسیه در همان زمان (شمال ایران) به وقوع می‌پیوندد.

– در سال ۱۳۲۱ پدر فروهر به دلیل مبارزه با اشغالگران بازداشت شده و به اردوگاه اسیران جنگی در اراک فرستاده می‌شود.

– فروهر در سال ۱۳۲۲ در سن ۱۵ سالگی و در حالیکه دانش‌آموز دبیرستان «ایران‌شهر» تهران بود با اهداف و مبارزه مصدق بزرگ آشنا شد و در همان زمان وارد مبارزات سیاسی می‌شود.

– در سال ۱۳۲۷ وارد دانشکده حقوق می‌شود و در سال ۱۳۲۸ مصدق را در راه بنیانگذاری جبهه ملی ایران به همراه دیگر دانشجویان مبارز یاری می‌دهد. وی یک سال بعد به دلیل فعالیت‌های سیاسی برای نخستین بار

زندانی می شود.

– در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نقش فعالی در قیام ملی برعهده دارد. وی در تظاهرات خونین میدان بهارستان شرکت می کند، یک سال بعد مبارزه داریوش فروهر به اوج خود می رسد تا آنکه در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در جریان کودتا زخمی می شود.

– در اول شهریور ۱۳۳۲ نخستین اعلامیه ستاد پنهانی حزب ملت ایران علیه کودتاچیان به امضای داریوش فروهر منتشر می شود. در این اعلامیه مردم به مبارزه و مقاومت علیه کودتاچیان دعوت می شوند.

– در روز ۱۰ دی ماه ۱۳۳۲ داریوش فروهر بازداشت می شود، وی در مردادماه ۱۳۳۳ ظاهراً از زندان فرمانداری نظامی آزاد و به قشم تبعید می شود. فروهر در همان سال به تهران بازمی گردد اما به دلیل راه انداختن تظاهرات علیه قرارداد کنسرسیوم بار دیگر به زندان می افتد. وی پس از آزادی از زندان نقش فعالی در برگزاری مراسم هفته و چهلمین روز شهادت دکتر حسین فاطمی ایفا می کند.

– در نوروز ۱۳۳۵ و به دنبال مخالفت با قرارداد «بغداد» و انتخابات فرمایشی دوره نوزدهم، داریوش فروهر همراه با آیت اله سیدرضا زنجانی به مدت چند ماه روانه زندان می شود.

– در هشتم خرداد ۱۳۳۸ به دنبال فعالیتهای حزبی، وی به همراه تعدادی از دانش آموزان، دانشجویان و کارگران همفکرش بازداشت می شود. وی به مدت سه ماه در سلولی که زیر شیروانی قرار داشت و لوله های حرارت آشپزخانه قرارگاه دژبان از داخل دیوارهای آن می گذرد در شرایطی مرگ آور زندانی می شود.

– در ۱۳۳۹ در حالی که هجده ماه زندان را سپری کرده، ارتشبد هدایت از سوی شاه به وی پیشنهاد می‌کند که برای همیشه از ایران برود، اما فروهر در پاسخ می‌گوید: «زندان را به آزادی دور از وطن ترجیح می‌دهم». دو ماه پس از آزادی از زندان وی از سوی جبهه ملی نامزد نمایندگی مجلس می‌شود. اما بار دیگر در ۱۷ دی ماه به زندان می‌افتد و تا ۲۵ فروردین سال ۱۳۴۰ در زندان می‌ماند.

– روز سوم اردیبهشت ۱۳۴۰، داریوش فروهر در سن ۳۴ سالگی با یکی از هم‌زمان خود به نام «پروانه اسکندری» که او نیز در پیکارهای دانشجویی چندین بار به زندان افتاده، ازدواج می‌کند. در شامگاه ۲۹ تیرماه همان سال هنگامی که به همراه شخصیت‌های سیاسی و ملی از جمله آیت‌اله طالقانی برای شرکت در مراسم فاتحه‌خوانی به مزار شهیدان «سی‌ام تیر» می‌رود بازداشت می‌شود اما بر اثر فشار افکار عمومی آزاد می‌گردد. در اول بهمن ماه همان سال نیز به دنبال هجوم گارد شاهنشاهی به دانشگاه، وی در آستانه دستگیری قرار می‌گیرد اما نیروهای گارد موفق به بازداشت وی نمی‌شوند.

– در نیمه اسفند سال ۱۳۴۱ داریوش فروهر به دلیل شرکت فعال در تظاهرات علیه طرح انقلاب سفید بار دیگر با عده‌ای از رهبران جبهه ملی روانه زندان می‌شود. وی تا شهریور ۱۳۴۲ در زندان می‌ماند. حالا اکثر زندانیان ایران می‌دانند که زندان خانه دوم فروهر است. وی پس از آزادی طرح تازه‌ای به نام «ایستادگی و کوشش» ارائه می‌دهد و همچنین با ارسال نامه‌هایی برای دکتر مصدق در احمدآباد برای سازماندهی و چگونگی پیکارهای آینده از وی راهنمایی می‌خواهد.

- در ۳۰ شهریور ۱۳۴۳ و به دنبال ادامه فعالیت‌های سیاسی و حزبی به همراه گروهی از یارانش روانه زندان می‌شود.

- در سال ۱۳۴۴ داریوش فروهر پس از محاکمه در بیدادگاه به ۳ سال زندان محکوم می‌شود. در آبان ماه سال بعد آزاد می‌شود و به دنبال درگذشت دکتر مصدق در ۱۴ اسفندماه، حضوری فعال در مراسم بزرگداشت وی دارد. فروهر در اعلامیه‌ای از مردم ایران می‌خواهد که به مدت ۴۰ روز عزاداری کنند.

- در سال ۱۳۴۹ طی اعلامیه‌ای جدایی بحرین از ایران را به شدت محکوم می‌کند. فروهر به دلیل همین مخالفت در ۱۷ فروردین بازداشت می‌شود. وی دست به اعتصاب غذا می‌زند و تا آستانه مرگ پیش می‌رود. وی بدون محاکمه این بار نیز به ۳ سال زندان محکوم می‌شود.

- از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ داریوش فروهر ضمن تلاش برای نوسازی سازمان‌های مبارزاتی، به کار وکالت دادگستری نیز مشغول می‌شود.

- در ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ طی یک نامه سرگشاده با دو تن دیگر از همفکران، تنگناهای موجود در کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد و شاه را از ادامه سیاست‌های خود برحذر می‌دارد. در ۲۸ آبان کوشش‌های او و یارانش به ثمر رسیده و اتحاد نیروهای جبهه ملی تشکیل می‌شود. در ۳۰ آذر همان سال نیز که مصادف با عیدقربان است مراسم و تجمعی که به همت داریوش فروهر از طرف جامعه اصناف، بازرگانان و پیشه‌وران بازار تهران در کاروانسرای سنگی برپا شده بود مورد هجوم کماندوهای گارد سلطنتی قرار می‌گیرد. وی از ناحیه سر به سختی آسیب می‌بیند و مدتی در بیمارستان بستری می‌شود.

– در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ مأموران ساواک در منزل وی بمب می‌گذارند. به دنبال این حادثه هشت ماه خانه به دوش می‌شود، در ۱۳ شهریور حضوری چشمگیر در نماز عید فطر و راهپیمایی آن روز دارد، وی در راهپیمایی ۱۶ شهریور نیز حضور فعالی دارد. در ۱۷ شهریور دفتر فروهر مورد محاصره قرار می‌گیرد، در روز ۲۶ آبان داریوش فروهر و دکتر کریم سنجابی به دنبال یک مصاحبه مطبوعاتی بازداشت می‌شوند، این دو علی‌رغم اعتراضات مردم به مدت ۲۶ روز در زندان می‌مانند.

داریوش فروهر در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذرماه به صورت خستگی‌ناپذیری در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا شرکت می‌کند و در طی تظاهرات و حرکتهای اعتراض‌آمیز مردم در روزهای انقلاب حضوری قابل توجه دارد.

– داریوش فروهر پس از پیروزی انقلاب به‌عنوان وزیر کار دولت موقت منصوب می‌شود، راه انداختن دوباره بسیاری از کارگاهها و کارخانه‌ها، ایجاد صندوق وام‌کارگری، تهیه طرح بیمه بیماری، برابر ساختن تعطیلات کارگران با کارمندان و تعیین حداقل دستمزد عادلانه برای کارگران، از جمله خدمات داریوش فروهر بود. وی همچنین برای حل مشکلات مردم کردستان همراه با هیئت‌رأه‌ی آن دیار می‌شود. داریوش فروهر با آشنایی نسبت به محرومیت و ستمهای اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و اجتماعی مردم کردستان، کوششهای خود را در راه خدمت به مردم سرزمینش مبذول می‌دارد. وی در سالهای پس از انقلاب همچنان از نظر اندیشه‌های سیاسی ثابت‌قدم می‌ماند و سرانجام پرونده زندگی‌اش در یکشنبه شب اول آذر سال ۱۳۷۷ بسته می‌شود.

ناخدای پیر

این قطعه را خانم پروانه اسکندری که سالیان دراز ارادتی خاص به شادروان دکتر صدیقی داشت، در مراسم چهلمین شب درگذشت استاد، با صدایی گرم و پرطنین برای حاضران خواندند.

برای یگانه دوران خردمند خردگرا،
پژوهشگر فرهیخته، رزم آور آزاده
و یاور صمیمی مصدق بزرگ

آی... ناخدا

برخیز...

هان، نه وقت جدایی و رفتن است

ما سالکان راه

بی شروه‌های تو

در این کبود سرد
در این خروش مرگ
کشتی به خون نشسته و توفان گشوده کام
باید کجا رویم؟!
در پرده‌های مه
مرغان پرگشاده‌ی توفان در انتظار
آی... ناخدا
اینک نه وقت جدایی و رفتن است
فریاد کن
ما را به مهر، بار دگر، ناخدای پیر
بر اسب‌های وحشی توفان نهیب زن
و بادبان سرخ برافراز
دریا کبود و کف آلود
بر اوج می‌زند
فانوس راه شو
ای شب شکن، خردمند پیر من
من نیستن برای تو باور نمی‌کنم
بنمای رخ
بگشای لب

۱۶ خرداد ۱۳۷۰

پروانه اسکندری

پروانه اسکندری (فروهر)

در سال ۱۳۱۷ در تهران متولد می‌شود. دوران دبیرستان وی همزمان با حکومت ملی دکتر مصدق است. وی در این دوران با اندیشه‌های میهن‌پرستانه مصدق آشنا می‌شود. پروانه پس از ورود به دانشگاه فعالیت‌های سیاسی خود را شدت می‌بخشد و در همان زمان با داریوش فروهر ازدواج می‌کند. پروانه فروهر در تمام زندگی پر مشقت خویش همواره به‌عنوان یاری وفادار در کنار همسرش باقی می‌ماند. وی چندین بار دور از مراقبت‌های مأموران به‌طور پنهانی و آشکار به احمدآباد می‌رود و با مصدق که روزهای تبعید را می‌گذراند ملاقات کرده و در مدت زمان بستری شدن مصدق پرستار ویژه او در بیمارستان نجمیه می‌شود.

پروانه فروهر از طراحان اصلی تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۳۹ است که به مناسبت بزرگداشت شهدای ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ برپا شده بود. وی تنها سخنران این میتینگ است که سکوت چندین ساله و خفقان حاکم را می‌شکند. پروانه فروهر که نماد ملی زن مبارز ایرانی می‌باشد، در یکشنبه خونین اول آذر ۱۳۷۷ در بستر بیماری با ۲۵ ضربه چاقو از پای درمی‌آید و نامش در خیل شهیدان راه استقلال و آزادی ایران زمین جاودانه می‌شود.



یک روز

شاید یک روز

که آفتاب گیسوی نقره‌ای دماوند پیر را نوازش می‌کند

در یک غریو تندر بارانی

در یک نسیم نوازشگر بهار

یک روز

شاید

همراه پرواز پرستوی عاشقی

واژه لبخند به سرزمین سوخته من بازگردد

امید، کوبه در را بفشارد

و سپیدی، جای تمامی این سیاهی‌ها را پر کند

آن روز بر مردگان نیز

سیاه نخواهم پوشید

حتی بر عزیزترینشان

پروانه فروهر

خاطرات پرستو فروهر از سفر به ایران

آنچه می‌خوانید یادداشتهای خانم پرستو فروهر دختر داریوش فروهر می‌باشد که در آنها وقایع و لحظات حضورش را از تاریخ سه‌شنبه ۱۳۷۷/۹/۳ (ورود به تهران) تا پنجشنبه ۱۳۷۷/۱۰/۱۰ (آیین چهلمین روز شهادت پدر و مادرش) به تصویر کشیده است. این یادداشتهای که تاکنون منتشر نشده، اختصاصاً در اختیار گردآورنده این کتاب قرار داده شده است. ضمن سپاس فراوان از خانم پرستو فروهر توجه خوانندگان عزیز را به این یادداشتهای جلب می‌کنم.

سه‌شنبه ۱۳۷۷/۹/۳

ساعات پایانی شب وارد تهران شدم.

چهارشنبه ۱۳۷۷/۹/۴

بامداد این روز با حضور در دفتر قاضی پرونده، آقای بهمنش، شکایت رسمی خود را در رابطه با قتل پدر و مادرم نوشتم. در جواب این پرسش که آیا مطلبی

دارم که به روشن شدن ماجرا کمک کند، به کنترل دائمی گفتگوها و رفت و آمدها در خانه پدر و مادرم از سوی وزارت اطلاعات اشاره کردم.

همچنین خواستار پس گرفتن لباسهایی که پدر و مادرم هنگام به قتل رسیدن به تن داشته‌اند و پس گرفتن خانه‌مان که در دست نیروهای انتظامی بود، شدم. با هر دو خواسته مخالفت شد.

بعد از ظهر این روز به مدت ده دقیقه از خانه‌مان بازدید کردم. حالت عمومی خانه حاکی از به هم ریختگی شدیدی نبود. پس از آن در پزشک قانونی پیکر بی جان پدر و مادرم به من تحویل داده شد، آثار کالبدشکافی روی بدن هر دوی آنان و روی سر پدرم آشکار بود و هر دو بریدگیهای بسیاری روی سینه‌هایشان داشتند، چشمان مادرم نیمه باز بود و روی لباسهای خونمردگی داشت. درخواست گرفتن گزارش پزشک قانونی را کردم که با آن مخالفت شد.

پنجشنبه ۱۳۷۷/۹/۵

روز تشییع جنازه و خاکسپاری

دو تابوت پیچیده در پرچم سه رنگ روی دوش انبوه عزاداران از مسجد فخر تا میدان بهارستان برده شد. نیروهای انتظامی چند بار سعی در متوقف کردن حرکت مردم کردند و تابوتها سه بار به زمین گذاشته شد. اما انبوه عزاداران با شعارهای آزادیخواهانه و فریاد نام «مصدق» و «فروهرها» تابوتها را تا میدان بهارستان بردند.

از این جمعیت که بیش از صد هزار نفر تخمین زده شد، بخش بزرگی ما را تا بهشت زهرا که پدر و مادرم در آنجا به خاک سپرده شده‌اند

همراهی کردند و عده‌ای در خیابانهای اطراف میدان بهارستان به هنگام پراکنده شدن دستگیر شدند.

من و برادرم دوبار درخواست پس گرفتن خانه‌مان را کردیم که رد شد.

شنبه ۱۳۷۷/۹/۷

برادرم آرش با حضور در اداره آگاهی شکایت رسمی خود را در مورد قتل پدر و مادرمان نوشت. در پاسخ به این پرسش که آیا مطلبی دارد که بتواند به فاش شدن حقیقت کمک کند، او نیز گفت که خانه‌مان بیست و چهار ساعته تحت کنترل صوتی و تصویری وزارت اطلاعات بوده و استفاده از این منبع را برای ردیابی قاتلین ضروری دانست.

دوباره تقاضای ما برای پس گرفتن خانه رد شد که این موجب نگرانی من و برادرم و دیگران شد که می‌دانستند، دست‌نوشته‌های پدر و مادرم، حاصل سالیان سال زندگی مبارزاتی و اندیشه‌شان درون این خانه است. گزارشهای پزشک قانونی به ما داده شد، با توضیح آنکه این گزارشها ضمیمه‌ای خواهند داشت که هنوز تکمیل نشده. براساس این گزارشها پیکر مادرم بیست و چهار بریدگی در ناحیه سینه، کبودی در ناحیه دهان و گلو و بر پیکر پدرم یازده بریدگی در ناحیه سینه شناسایی شد. تحویل ضمیمه گزارشهای پزشک قانونی به بعد موکول شد.

یکشنبه ۱۳۷۷/۹/۸

ساعت ۹ صبح طبق قرار قبلی به دفتر قاضی پرونده مراجعه کردیم. او با نوشتن حکمی اجازه تحویل خانه به ما را رسماً صادر کرد اما سربازی که

مأمور رساندن این حکم به کلانتری ۹ بود برای طی کردن این فاصله نیم ساعته تا ساعت دو بعدازظهر تأخیر کرد! و بالاخره ریاست کلانتری به ما گفت دستوری از سوی وزارت کشور دریافت کرده است و براساس آن تحویل خانه موکول به بعد از نشستی که در همان روز در ساعت چهار بعدازظهر از سوی این وزارتخانه ترتیب داده خواهد شد، خواهد بود. همچنین اشاره کرد که به احتمال زیاد پس دادن خانه به پس از مراسم ختم در روز دوشنبه موکول خواهد شد.

ما برای گذاردن گل به در خانه مان رفتیم اجازه ورود نیافتیم و در گفتگو با مأمورینی که پشت در پاس می دادند بر ما فاش شد که روز قبل تعداد چندین کارتن کاغذ و مدرک توسط مأمورین وزارت اطلاعات از خانه مان بیرون برده شده.

دوشنبه ۱۳۷۷/۹/۹

مراسم ختم پدر و مادرمان در مسجد فخر برگزار شد. مسجد و خیابانهای اطراف آن مملو از جمعیت بود، نیروهای انتظامی حضور گسترده ای داشتند. اتوبوسهای خالی که در خیابانهای اطراف پارک شده بودند نشان از قصد بازداشت گسترده عزاداران را داشتند.

این مراسم پس از صحبت یوسفی اشکوری، پیام کوتاه من و برادرم شکل اعتراضی شدیدی به خود گرفت و مردم نام آن دو عزیز را با فریادهای آزادیخواهانه شان درآمیختند. تعدادی از شعاردهندگان کتک خوردند و دستگیر شدند. من و برادرم به همراه جمعی از عزاداران برای ادای احترام قصد رفتن به در خانه مان را داشتیم که با حصارى از سه

ردیف نیروهای ضدشورش بر دو سر کوچه خانه‌مان روبرو شدیم که تنگاتنگ ایستاده و راه ورود به کوچه را بسته بودند.

سه‌شنبه ۱۳۷۷/۹/۱۰

صبح زود من و برادرم به همراه چند تن از بستگان و دوستان پدر و مادرم به کلاتری ۹ مراجعه کردیم. به همراه رئیس و معاون و چند تن از مأموران کلاتری به خانه‌مان رفتیم تا طبق قرار قبلی رسماً به ما تحویل داده شود. هنگامی که وارد حیاط خانه شدیم با بی‌سیم از رئیس کلاتری خواسته شد که خانه را تحویل ندهند که او در جواب گفت: «تحویل شد» و به پرسش من که این دستور از طرف کدام مقام بوده پاسخی داده نشد.

خانه به ما پس داده شد، من و برادرم و چند تن از بستگان و دوستان پدر و مادرم بهت‌زده در اتاقهای خانه می‌گشتیم و باور منظره‌ای که روبرویمان بود را نداشتیم. همه چیز در هم ریخته، کاغذها، روزنامه‌ها، کتابها روی هم تلمبار شده، حتی لباسهای پدر و مادرم دست خورده بود. مأمورین انتظامی در مقابل پرسش ما که آیا برای ردیابی قاتلین نیاز به جستجو و به هم ریختن مدارک سیاسی پدر و مادرمان بوده است، جوابی نداشتند. یکی از آنان خصوصی به من گفت آنچه می‌بینید رد پای مأمورین وزارت اطلاعات است نه نیروهای انتظامی.

بعد از ظهر آن روز نزد قاضی پرونده از وضعیت آشفته خانه‌مان و مفقود شدن بسیاری از مدارک کتبی پدر و مادرمان شکایت کردیم. فهرستی از آنچه به نظر ما برده شده بود نام بردیم و متقابلاً درخواست فهرست دقیق آنچه برده شده را کردیم. فهرستی که نام بردیم شامل

یادداشت‌های روزانه پدرم، دفتر شعرهای آخر مادرم، مجموعه یادداشت‌های پدرم بر سر مسئله ولایت مطلقه فقیه، نوارهای مصاحبه‌هایشان و دو نوار ویدئویی از نشست‌های سیاسی‌شان، فهرست کامل شماره‌تلفن‌ها و آدرس‌هایشان بود.

چهارشنبه ۱۳۷۷/۹/۱۱

مراسم روز هفتم بعدازظهر این روز در خانه‌مان برگزار شد، و کوچه مملو از جمعیت، فرستادگان رسانه‌های گروهی و نیروهای انتظامی بود. چند تن با دوربین فیلمبرداری در درون خانه و حیاط از چهره‌های مردم یک به یک فیلمبرداری می‌کردند در مقابل اعتراض من و خواسته‌ام که کارت مطبوعاتی‌شان را نشانم دهند، یکی از آنها برگه مأموریتش از سوی وزارت اطلاعات برای فیلمبرداری از مراسم را نشانم داد. همه آنها را با پشتیبانی مردم و نیروهای انتظامی از خانه‌مان بیرون کردیم.

پس از گذشت حدود یک ساعت و نیم، تجمع گروه‌های فشار در دو سر کوچه، توهین به میهمانان از سوی آنان اوج گرفت. برای جلوگیری از بی‌حرمتی و خشونت با میهمانان گردهمایی را پایان دادیم.

هر روز با تماس تلفنی یا حضوری با قاضی پرونده جویای چگونگی پیشرفت کار وی می‌شدیم اما بسیاری از سؤالات ما با این استدلال که مسئله، مسئله امنیتی مملکتی است بی‌جواب می‌ماند. پافشاری بر سر گرفتن لیست مدارک و نوشته‌هایی که از خانه‌مان برده شده، گرفتن لباسهایی که پدر و مادرم‌ان به هنگام قتلشان به تن داشتند بی‌فایده ماند.

در هفته اول دی‌ماه قاضی پرونده با حضور در خانه‌مان به ما گفت که

در تحقیقاتش بسیاری از مسائل برایش روشن شده و این دو قتل بی شک قتنهای سیاسی بوده‌اند اما دلایل و مدارکش را به دلیل مسائل امنیتی مملکتی نمی‌تواند بازگو کند! و به من قول داد پرونده را تا روشن شدن تمامی حقیقت ... ال کند.

دوشنبه ۱۳۷۷/۱۰/۷

زادروز پدرم

در خانه‌مان آیینی به بزرگداشت این فرخنده روز با کاشتن دو سرو به یاد آن دو دلاور برپا کردیم. آیین با حضور بستگان و همراهان سیاسی پدر و مادرم، مردم و نمایندگان مطبوعات داخلی و خارجی برگزار شد. من در سخنانی از آنان خواستم ما را در این دادخواهی تا روشن شدن تمامی حقیقت همراهی کنند و سخنگوی حزب ملت ایران اعلام کرد: «این جنایتها بدون اطلاع و همکاری بخشهایی از وزارت اطلاعات ناممکن بوده است».

پنجشنبه ۱۳۷۷/۱۰/۱۰

آیین روز چهلم در مسجد فخر

مسجد و خیابانهای اطراف مملو از جمعیت بود و باز هم حضور گسترده نیروهای انتظامی و وسایل نقلیه‌شان سعی در ایجاد جو وحشت را نمایان می‌کرد. سخنگوی حزب ملت ایران با بررسی جایگاه ویژه داریوش و پروانه فروهر در مبارزات رو به اوج آزادیخواهانه، دوباره اعلام کرد قتل آنان بدون آگاهی و همکاری وزارت اطلاعات و بدون زمینه‌چینی‌هایی که

از سوی بخشهایی از حکومت برای ایجاد خشونت و وحشت شده بود، ناممکن بوده است.

در پایان مراسم من سخن گفتم و از مردم خواستم تا همراهم به خانه‌مان بیایند و با گذاردن شمع بر قتلگاه پدر و مادرم یاد آنان را گرامی دارند. نیروهای انتظامی سعی کردند جلوی جمعیت را که با دادن شعارهایی آزادیخواهانه به سوی خانه‌مان در حرکت بود بگیرند، بسیاری از مردم کتک خوردند، حتی با استفاده از گاز بی‌حس کننده بسیاری از آنان به درون وسایط نقلیه دولتی کشانده شدند. اما تا ساعتها بعد از مراسم در مسجد مردم گروه‌گروه برای ادای احترام با 'دخل حیاط و خانه می‌آمدند، سرود «ای ایران» می‌خواندند و جای خود را به گروه بعدی می‌دادند.

در این روز در تماس با قاضی پرونده آگاه شدم که پیگیری پرونده رسماً به مرجع دیگری ارجاع شده.

تا روز پایانی اقامتم در ایران هرگونه تلاشم در تماس با مسئولین این پرونده با شکست روبرو شد.

استاد ارشد و جناب آقا اردلان
 بحال حالنا از ائمتین احوال
 بعد از آنکه در تدریسی و دولتی کارهای شما، کهن جشن در روز ولادت پسر و کرم و پیروز در روز شما را از
 ایند قولنامه استام . پرو فایس نامه شماره ۷۷/۱۲/۲۲ ، از سید محمد باقر باغبان در کتبخانه
 رسید و در روز جمعه ۱۳۹۰/۰۲/۰۲ در محرم سال ۱۴۱۰
 یاسینه با ابراهیم سید محمد کاظم
 بهار ابراهیم آینه و خرم با ابراهیم
 بان مجتهدی سید محمد کاظم

شعری از آقای سید حسین مجتهدی

به یاد داریوش و پروانه فروهر

به روان مینوی دو میهن شیفته پاک‌نهاد و آزاد و راد که نستوهانه
 روزگاری دراز ستیختند و در راه آرمانهای بلند خویش جان باختند.

سپیده غرق خون شد و به خون نشست آسمان
 خزان ربود بی‌امان دو نوبهار جاودان
 شتاب از چه ساربان مر از درد و رهان
 از این دیار وحشتم مرا رسان به کاروان
 نگاه کن ستاره‌ها چگونه موج خون شدند
 شفق دمید ناگهان به دیدگان آسمان
 ز هر کرانه می‌جهد شراره‌های خشم و کین
 شرر به سینه می‌زند غمی سترگ و سرگران

خبر به آفتاب بر مدم به روی ما دگر
که ماه می دمد کنون ز خاک سرخ شاهدان
تو چرخ سفله پروری به خار رحمت آوری
ز باغ گسلبنان ببری ز جور آسمان فغان
به مهد آریایان کسی نمانده شادمان
که سنگ هم در این غمان برآورد فغان ز جان
مگر چه کرد ازدهاک که شعله زد به آب و خاک
چو سرخی شقایان کنون درفش کاویان
فرانکم که غمگنی چه شد به آبتین راد
که میهنم ز سوگ او خمیده است چون کمان
دو سرورخش قامتم چرا چنین شکسته‌اند؟
دورستم تهمتتم چرا به خون خود تپان
هلا! سیاوشم چه شد؟ جریره‌ام بگو چه شد؟
ز گرد آفرید من خبر نداد دیده‌بان؟
کجاست خسرو کیی؟ به نیروان ایزدی
غم از دل زدایدی که نیست در کس این توان
هلا! مگر که بیژنم به چاه مرگ اندرست
چنین منیژه خامشی گزیده است از جهان؟
کجاست ایرجم؟ بگو! که سلم و نور آمدند
به دیدگان شومشان شراره ستم‌فشان
شب سیاه پرستم که خیمه زد به دشت غم
نشسته چون دم عدم به شانه‌های این زمان

هلا! تو خسته میهنم ز جور تازیان مرگ
ببین چگونه بشکفتد درین خزان دو مهرگان
دو عاشقی که عمرشان به پای تو نهاده شد
گشاده‌اند هر زمان فقط به عشق تو زبان
دو عاشقی که لمح‌های به زیر تازیانه‌ها
ندیده تا توانشان ستمگران بدگمان
دو عاشقی که خاک تو به چشمشان چو سرمه بود
نهاده‌اند سر کنون به دامت چو عاشقان
وضو به خون گرفته‌اند، دو فاطمی دیگری
مگر نماز عشق را صلا زنند در اذان
در این غروب بی‌کسی در این خزان برگ‌ریز
مصدقا! به پای خیز که آمده دو میهمان

یکشنبه شب ۷۷/۹/۱

بعد از نیمه‌شب

بازنگری سه‌شنبه نیمه‌شب

سید حسین مجتهدی

برای ایران

داریوش فروهر به زبان خودش

در آستانه اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۵۸. زنده یاد داریوش فروهر به عنوان یکی از نامزدهای این انتخابات برنامه‌های خود را به طور مشروح اعلام می‌کند. رئوس این برنامه‌ها تحت عنوان «برای ایران» در هفته‌نامه اتحاد بزرگ به تاریخ ۲ بهمن ۱۳۵۸ به چاپ رسید. داریوش فروهر در کنار ارائه برنامه‌های انتخاباتی خویش، خود را نیز این‌گونه معرفی می‌کند:

به نام خدا

هم‌میهنان! زنان و مردان ایران زمین

سلام!

من داریوش فروهرم. دست‌کم سی سال بی‌امان جنگیده‌ام. گهگاه خسته و

بسیار خسته، اما همیشه سرشار از امید و ایمان، سی سال جنگیده‌ام. بدون استراحت، بدون آسایش، بدون اندیشیدن به سرنوشت فردی خویش، بدون آنکه حتی یک لحظه این باور را فروبگذارم که سرانجام و همیشه، رهبری بزرگ ظهور خواهد کرد که سنگینی بار تاریخ را به دوش بکشد و چیزی را که به ظاهر بسیار مستحکم است با نیروی ایمان و اراده فوق انسانی خود از بیخ و بن ویران کند و به همت ملت چیزی باورنکردنی را از نو بسازد. سیاست را یک قمار نپنداشته‌ام که انسان در آن گاه می‌بازد و گاه می‌برد. سیاست را چیزی ندانسته‌ام بجز در خدمت دیگران بودن، با تمام قدرت در راه دیگران جنگیدن و به خاطر دیگران زیستن و مردن...

من فقط یک نوع انسان می‌شناسم. آن هم انسان خداشناس آرمانخواه است و یک وظیفه برای این انسان می‌شناسم آن هم مبارزه با ظلم است تا زمانی که رد پای ظلم نیز از روی زمینی که انسان بر آن زندگی می‌کند به کلی پاک شود... هرگز به این که دستی از سوی بیگانه‌ای برای نجات ملت دردکشیده‌ام دراز خواهد شد، اعتقاد نداشته‌ام.

هرگز، به هیچ ترتیبی و هیچ بهانه‌ای، تن به همکاری و همراهی و هم‌صدایی با نظام استبدادی زیر سلطه بیگانه ندادم و به هیچ دلیلی از صراط مستقیم منحرف نشدم. هرگز دورنگی نکرده‌ام. سخن آشکارا نگفته‌ام که خلاف آن را در خفا گفته باشم. آینده‌نگریهای سیاستبازانه‌ای نداشته‌ام، و به هیچ قیمتی و در هیچ شرایطی تن به سازش نسپرده‌ام.

ایرانی‌ام، نه ایرانی نادلبسته‌ای که بتواند بگوید: حب وطن، تا آنجا حدیث شریفی است که مایه درد و رنج نباشد... مسلمانم، نه مسلمانی که تظاهر به دینداری را با نفس دینداری و ایمان یکی بدانند... با این که

سالهای بسیاری از زندگی ام را به خاطر دفاع از یک اندیشه ضداستعماری و ضداستبدادی در زندانها گذرانده‌ام، زندان رفتن را به هیچ وجه افتخار نمی‌دانستم، اما بدون تردید، از ترس زندان، تغییر خط مشی دادن را ننگ می‌دانسته‌ام. زندگینامه‌ام نوشته شده در دسترس شماست. اگر در آن چیزی خلاف حقیقت یافتید، دلیل بر آن خواهد بود که موجودیتم، خلاف حقیقت است...

زنده‌یاد داریوش فروهر پس از توضیحاتی پیرامون گذشته خود به نیازهای مردم ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: «یاران من، حتی پای پیاده از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ایران را درنوردیدند تا بتوانند با جزء جزء نیازها آشنایی یابند و دردهای مردم را بشناسند. ما تا اعماق کویر رفته‌ایم و بازگشته‌ایم و نیازهای روستا به روستای آن را بررسی کرده‌ایم. ما به درون بسیاری از خانه‌ها و حتی کارگاههای کوچک رو به انهدام سرکشیده‌ایم و مجموعه‌ای از دشواریهای خرد و کلان کارگران را بررسی و گردآوری کرده‌ایم. ما در هر شهر و شهرکی با پیشه‌وران و بازرگانان، درباره شکل کنونی گردآوری و توزیع کالا و شکل‌های صحیحتر آن گفت‌وگو کرده‌ایم و اهمیت بازار، این نهاد ویژه در ساخت اجتماعی ایران را در روند بازرگانی داخلی کشور، به درستی شناخته‌ایم».

فروهر ضمن بیان این نکته که: «ایران را تک‌تک مردم ما و مجموع مردم ما باید بسازند و سراسر آن را باید بسازند و ما باید شرکت کنیم که حقیقتاً از نیازهای یکدیگر باخبریم و دردهای هم را می‌شناسیم تا بتوانیم از

همکاری صمیمانه و عظیم و سرشار از ایمان مردم برخوردار شویم...

در پایان پنج اصل اساسی برنامه کار خود را اعلام می‌کند:

۱. استقلال و ناوابستگی

۲. گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی

۳. همبستگی ملی

۴. عدالت برای هر ایرانی در همه زمینه‌ها

۵. نظم و کار برای پیشرفت.

جزئیات برنامه‌ها، انتخاباتی داریوش فروهر در مبحثی مستقل تحت عنوان «طوفانی از حرکت و پیشرفت» در هفته‌نامه «اتحاد بزرگ» منعکس می‌شود. این برنامه که یکی از کاملترین برنامه‌های کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری است نگاهی عمقی به منافع ملی دارد. اصلی‌ترین موضوعات مطرح‌شده از اقتصاد کشور، صنایع سنگین، منابع طبیعی، نیروی کار، بازرگانی خارجی، آموزش حرفه‌ای و آموزش عالی، نظام اداری، برابری حقوق زنان و مردان تا ارج نهادن به هنر، ورزش، بیمه‌های ملی، نظام قضایی، امنیت شخصی و عمومی، بهداشت و سالم‌سازی، اقلیتهای مذهبی، خدمات شهری، ارتش و... مورد بازبینی و توجه خاص قرار گرفته است.

خاطره‌ای که در یادها خواهد ماند...

شما شاید بارها به این خانه آمده‌اید. چه خوش بود آن روزهایی که پدرم با آن قامت کشیده‌اش به پیشوازتان می‌آمد و دستی به مهر می‌فشرد. چه خوش بود آن روزهایی که صدای دلنشین خنده مادرم امان به غم نمی‌داد. شما شاید بارها به این خانه آمده‌اید و هر بار و همیشه سخن از تلاشی بی‌پایان برای بهروزی مردمان این سرزمین بوده است. در فراز و نشیب اندک سالهای خوش، سالهای تلخ، سالهای سرکوب چه گرامی می‌داشتند آن دو این تلاش را در یکایک شما و چه عزیز می‌داشتند هر ندای آزادیخواهی و هر کلام کوچک حق را.

شما شاید بارها به این خانه آمده‌اید. اما این بار آمدنی دیگر است... این بار که من به خانه‌مان بازگشتم از صلابت قامت کشیده پدر و حضور پرمهر و آزاده مادرم تنها دو لکه خون باز یافتم.

قاتلان کشتند و رفتند... و خانه‌مان به امانت نزد دست‌اندرکارانی که رد پای قاتلان را می‌جستند.

اما دریغ که امانت‌داری ندانستند. هنوز بهت آن لحظه که خانه را به من

و برادرم بازگرداندند در من است. کاغذها پخش و پلا، کتابها روی هم تلمبار شده، حتی لباسها دست خورده، انبوهی از در هم ریختگی و چه بسیار چیزها که برده شده و من هنوز حتی صورتی از آنچه برده‌اند، ندارم. حتی رسماً گفته نشده که آنچه برده شده کجاست.

دفتر شعرهای مادرم، یادداشتهای روزانه پدرم نیستند. از دست‌نوشته‌هایشان، آنان که همواره عادت داشتند کوهی از کاغذ بنویسند و بنویسند تا مستدل و صیقل خورده و پارسی بگویند، اندک برگهایی باقی است. بیش از یکماه می‌گذرد از آن شب شومی که قلب پاک‌ترین مردمان در خانه‌شان دریده شد و ما حتی با داشتن وکیل اجازه دیدن و شنیدن همه تحقیقات پرونده قتل را نداریم.

همه چیز انگار در گرداب هولناکی چرخیده و بلعیده شده و من در سرگیجه این گرداب تنها به دنبال دست‌نوشته‌هایشان می‌گردم، به دنبال رد پای زندگی‌شان که نامردانه خاموش شد، به دنبال چند و چون لحظه‌هایی که درد مرگ در سینه‌شان پیچید.

و اینک ایستاده‌ام در برابر شما، همراهان سالیان درازشان. دختر آن دو، پرستو که پیک شادیم نام نهاده بودند، دیگر برای شما پیک غم، پیک دادخواهیم، پیک درد بی‌پایان زخمهایی که بر پیکر آن دو سردار نشانده، پیک حرمت شکسته حریم انسانیت.

دادخواهید این بیداد را.

از آن دو عزیز در این خانه دو لکه خون باقی است و به یادشان دو سرو، باشد که چون هستی‌شان در مرگ نیز همواره سبز بمانند.

پرستو فروهر

هفتم دیماه ۱۳۷۷

آن روزها...

زنده‌یاد داریوش فروهر از جمله کاندیداهای اولین دوره ریاست جمهوری در سال ۱۳۵۸ بود، در هیاهوی رقابت‌های گرم انتخابات در آن روزها مجله جوانان گزارشی از این رقابت‌ها را در (شماره ۶۷۷ - دوشنبه اول بهمن ۱۳۵۸) به چاپ رساند. گزارشگر مجله جوانان به ستاد انتخاباتی داریوش فروهر می‌رود و با همسروی (پروانه فروهر) به صحبت می‌نشیند شرحی از گفتگوی پروانه با گزارشگر مجله جوانان را در زیر می‌خوانید.

این گفته‌ها و یاد آن روزها به عنوان یک خاطره برای داریوش و پروانه در تاریخ باقی خواهد ماند.

همسر فروهر «آشتی با فامیل»

پروانه فروهر همسر فروهر با جان و دل برای شوهرش کار می‌کند، او می‌گوید مهم نیست که داریوش موفق بشود یا نه! ... مهم اینست: که او همیشه در خدمت مردم و در کنار مردم باشد. پروانه ضمن یادآوری دوران گذشته که فعالیت سیاسی مخفیانه انجام می‌شد گفت آنموقع چون رژیم مهر «خرابکار» به مبارزان می‌زد، فامیل از رفت و آمد با ما خودداری می‌کردند و حالا هم خجالت می‌کشند که با ما معاشرت کنند، ولی من به آنها می‌گویم گذشته‌ها گذشته. یادم می‌آید وقتی در خانه ما بمب گذاشتند

صاحبخانه ما کلی بد و بیراه به ما گفت ...
با وجود این، ما او را بخشیدیم چون نه او گناهی داشت و نه ما، بلکه این
رژیم بود که نفرت و دشمنی را بین مردم دامن می زد.

هزار تومان پس انداز دارم!

پروانه که معلم است افزود: شاید برای خوانندگان مجله شما جالب باشد
که بدانند، من قبل از ازدواج نیز عضو حزب ملت ایران بودم و از طریق
حزب با داریوش آشنا و ازدواج کردم زندگی ما با رنج بسیار گذشته اما
خوشحالم که به ثمر رسیده و انقلاب ملت به پیروزی نائل گردیده. ما در
زندگی مادی چیزی جمع نکردیم.

این خانه را هم دوستان داریوش با هشتصد هزار تومان وام بانکی جور
کردند، و اتومبیل را نیز با پانزده هزار تومان نقد، و مابقی را در اقساط
ماهانه هزار تومان خریده ام. داریوش که اصلاً چیزی ندارد، ولی من در
حساب پس اندازم هزار و خرده ای (تومان) پول دارم که تمام دارایی ما
همین است.

پروانه لباس مشکی ساده‌ای پوشیده و پرچم کوچک ایران را زینت کتش
کرده بود.

ای... بد نیست! ای... خوبه!

وی افزود: که برای تامین مخارج فعالیتهای انتخاباتی، داریوش حساب
شماره ۱۱۵۳۰ بانک ملی شعبه فردوسی را باز کرده که دوستان کمکهای
خود را در این حساب واریز نمایند. پروانه در مورد پوسترها توضیح داد:
داریوش از تیترا پوسترها خبر ندارد. فقط وقتی پوستری تهیه شد، به او
نشان می دهند و او می گوید:

ای... بد نشد! یا: ای... خوبه! و یا: ای... بدک نیست!...

پایان یک ماجرا یا آغاز یک سناریو؟؟!!

به این چهره به ظاهر مذهبی با آن ژست حق به جانب هنگام سخنرانی در یک محفل خودی !!!... نگاه کنید.



درزیر این چهره به ظاهر پاک و مطهر که به مدت هشت سال در مقام معاونت امنیتی وزارت اطلاعات به شکار پاکترین فرزندان ایران مشغول بود، سعید امامی یا همان «حاج سعید» قرار دارد. درنده خویی که آخرین شکارش داریوش و پروانه، مختاری و پوینده از فرهیختگان این کشور بوده‌اند.

راستی چه کسانی مجوز ریاست سعید امامی را در حساسترین پست حکومتی صادر کردند؟

سعید اسلامی از چه کسانی دستور می‌گرفت؟

و آیا ماجرای مرگ او پایانی بر یک پرونده ملی خواهد بود؟

آینده به تمامی این پرسشها پاسخ خواهد داد.

مرز پرگهر

ای دشمن ار تو سنگ خاره‌ای من آهنم
جان من فدای خاک پاک میهنم
در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما
پاینده باد خاک ایران ما
«نفسم را پر پرواز از تست، به دماوند تو سوگند که گر بگشایند بندم از بند،
بینند آواز از تست، همه‌ی اجزایم با مهر تو آمیخته است، همه‌ی ذراتم با
جان تو آمیخته باد، خون پاکم که در آن عشق تو می جوشد و بس تا تو آزاد
بمانی به زمین ریخته باد.»

فروغ رخ داریوش و پروانه در آفتاب گل کرد.

بار دیگر دست ناپاک انیران به خون دو تن از برومندترین فرزندان این مرز
پرگهر رنگین شد. آری دوباره گل‌های دیگری از بوستان ایران زمین پرپر شدند،
کوردلان خون‌آشام با ترور و حشیانه‌ای این دو مبارز ملی داریوش فروهر و همسر
گرامیش بانو پروانه فروهر پرونده‌ی سیاه خود را ننگین تر کردند.

این دو گوهر پاک به آرزوی دیرین خود یعنی شهادت در راه ایران و
یگانگی با آن مفتخر گردیدند و می دانیم هر کس در راه ایران جان باز در

بهشت برین بیاساید.

ایران عزیز بدان:

«زمستانهایت را همیشه بهاران به دنبال‌اند و شبهایت را همواره بامدادی روشن و تابناک درمی‌آید».

چون عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریاچه موج خون‌فشان دارد

فرزندان مرز پرگهر همراه انزجار و نفرت خود از این جنایت، اعلام می‌دارند که: نه‌تنها شهادت این دو فرزانه پایان مبارزه در راه استقرار حاکمیت ملی نیست بلکه این فاجعه نقطه‌ی عطفی در راه رسیدن به آرمان پاک و اهورایی مردم سالاری می‌باشد.

«نشانه دارانند اگرچه نیست نشانی ز جسم خاکیشان، شهید یا شهدا، دل چو آینه دارد نشان پاکیشان، تو ای رفیق عزیز من، ای دوست به نام عشق به خاک میهن، اگر شهید نباشی همیشه شاهد باش».

برای داریوش و پروانه عزیز:

موی تو ترانه‌ای پریشان بادا

یاد تو بهار باد و باران بادا

نام تو بلند بام ایران بادا

ای عشق که با نام تو افروخته‌ام

گو بیاییم در کوچه شقایق باشیم

عزت گل به پرپر شدن است

از سوی جمعی از فرزندان مرز پرگهر

روزبه فراهانی‌پور (فرزند ایران)

بامداد دوم آذرماه خورشیدی

شهادت دو قهرمان ملی

در دل سیاه شب، آن هنگام که همه فارغ از هراس و بیم، در پناهگاههای خود آرمیده بودند، دژخیمان، که باید حافظان امنیت و آسایش مردم باشند سبعمانه اسلحه به دست به مأموران آنان ریختند. کس نمی داند آن دو، در آن دم، به چه حال درآمدند و برخورد آنان از چنین یورش ددمنشانه چه بود و در چه التهابی فروافتادند و آن لحظات کوتاه بر آنان چه مدت درازی گذشت. شاید از خاطر آنان به سرعت، پاداش عشقها و آرمانهای خود را در راه آزادی و اعتلای وطن که بار آن را صادقانه به دوش می کشیدند خبطور می کرد که سزای ایثار و فداکاری ها را از دست جنایت پیشه گان و خائنان بی وطن دریافت می دارند! چگونه این حادثه شوم انجام یافت و این جنایت هول انگیز با چه جسارت و شقاوت توأم با آزار و تعزیر و شکنجه از سوی مجریان، و تهور و شجاعت آن دو دلیران آزاده به خون، کشیده شد و خود را فدای آزادی ملت و نثار وطن کردند و جان باختند؟

اینک بر مردم آشکار نیست که آن جانان خونریز فقط مأمور معذور -

بودند یا قساوت قلبی و تعصب باطنی هم محرک و انگیزه آنها بوده است که آنچنان بی رحمانه این جنایت وحشیانه خانمانسوز را مرتکب شدند و کیفر دگراندیشی را با چنین خشونت حیرت‌انگیز پاسخ دادند و اما بعد از این جنایات مأموران دیگر، چپاولگرانه به تنها مکتب و اندوخته آنان که عبارت از یادداشتها و خاطرات و نوشته‌ها بود اکتفا نکردند و آن آثار که قطعاً شمه‌ای از تاریخ اسف‌بار و مظالم نیم قرن اخیر است به یغما بردند تا نشان پاره‌ای از جنایات محو و نابود گردد. توجه به این نکته ضرور است که بعضی تصور می‌کنند از بین بردن آوای ملی‌گرایی و نابود ساختن احساسات وطن‌دوستی برای تقویت اسلام مفید و ضرور است و پیش خود ملی‌گرایی و نیز علاقه به زادگاه را مباین با تدین و اسلامیت می‌دانند و در این خیال باطل هستند که علاقمندان به وطن و ملی‌گرایان، معتقد به دریافت و اصول مذهبی نیستند، حال آنکه صاحب‌نظران کاملاً واقف‌اند که تعارضی بین ملی‌بودن و مذهبی‌بودن وجود ندارد. علاقه به وطن و هم‌وطنان بر بنیاد احساس و عاطفه است که معمولاً همه انسانها به این زیور آراسته‌اند، (حتی بسیاری از حیوانات بی‌نصیب از این موهبت نیستند) هر کس به خویشان و دوستان و هم‌شهریان و بالاخره هم‌وطنان زادبوم خود علاقمند است و ناگزیر باید این امر را فطری و ذاتی دانست و اما از طرفی همین انسانها به‌طور یقین دارای اعتقاداتی هستند، به دین، مذهب و تفکری وابسته‌اند که برای ما ایرانیان عالیترین و مقدس‌ترین معتقدات تقیه به دین اسلام و مذهب شیعی اثنی‌عشری است بنابراین نمی‌تواند این «اعتقاد» که تدین و دینداری است مانع و مباین آن «علاقه» که وطن‌دوستی و ملی‌گرایی است باشد زیرا هر دو مؤید و مکمل

یکدیگرند کما اینکه در جنگها و تجاوزات به خاک و وطن برای حفظ حدود و تمامیت ارضی مملکت صاحبان این دو (علاقه و عقیده) با هم عجین بوده‌اند و برای از دست ندادن قطعه‌ای از سرزمین اجدادی و حفظ عقاید و ایمان خود به بازی می‌پرداختند که نمونه‌های تاریخی آن بسیار است و بخصوص آنکه مذهب شیعه از دیرباز حافظ استقلال و ثغور مملکت ما بوده است که سرزمین ایران عزیز مأمّن و مکمن اصلی شیعیان جهان گردیده است. در این سرزمین امین کهن ملی با مراسم مقدس مذهبی موج می‌زند، روشها و آئین‌های شاد و غمگین مذهبی و ملی به موقع خود برگزار می‌گردد. بنابراین طرح این مسائل که اسلامیت و ملیت را در مقابل یکدیگر قراردادن نوع بسیار خطرناک تفرقه‌افکنی است و ایجاد اختلاف بنیان‌براندازی است که هیچ‌گاه موافق مصالح و منافع مملکت و ملت نبوده است و نیست و مسلماً به سود دشمنان ایران و اسلام می‌باشد. امید است نفوس زکیه و عاقله از این سموم پرهیزند که بلایی همگان سوز است.

اگر شهادت این دو آزاده وطن دوست ملی‌گرای به دلیل علاقه فطری و طبیعی آنان به وطن و ملیت باشد جبران‌ناپذیر است وای به این تفکر و تعصب، همچنان که ماحصل این جریان نافرجام در سخنان مقامات آمده است: «... این قتلها به ضرر "ملت" ایران بود و به ضرر "دولت" بود و به ضرر حکومت بود...»

حال این ضرر همان‌گونه باید جبران شود و اعاده حیثیت از «ملت» و «دولت» و «حکومت» به عمل آید. اما کنون که نزدیک یک سال است آثاری برای رفع «ضررها» ظاهر نشده حتی دورنمای پایمال گردیدن آن قتلها به چشم می‌خورد. اما باید توجه داشت شهادت جانسوز داریوش

فروهر و پروانه فروهر با آن وضع فجیع و بقیه قتل‌های مرموز زنجیره‌ای شگفت‌آور، حادثه و واقعه‌ای نیست که از یادها برود و زیر غبار فراموشی زمان دفن گردد و خون قربانیان بی‌گناه پایمال شود. شاید بعضی خام‌طبعان تصور می‌کردند که با شهادت آن دو رهروان دیرپای آزادی، وطن‌دوستی و ملی‌گرایی محو و نابود می‌شود و به تصور باطل خود خواهند رسید و حال آنکه سوای خسران حاصلی به دست نیاوردند.

سودانیان عالم پندار را بگوی

سرمایه کم کنید که سود زیان یکی است

قطعاً از یادها نمی‌رود که داریوش فروهر مبارزی آرمانخواه و خستگی‌ناپذیر بود که بیش از نیم قرن به مبارزات دلیرانه ملی بدون خدشه و سازش و تسلیم با شرایط سخت و دشوار به مجاهدت و کوشش فراوان پرداخت و از جان دست شست و در طی راه ناهموار نهضت ملی ایران به پیروی از زنده‌نام دکتر مصدق بی‌سستی و انحراف مجاهدی خستگی‌ناپذیر بود. همواره در اظهار عقاید و نظریات آزادیخواهی و استقلال‌طلبی می‌کوشید و در طریق مصالح مملکت و ملت وحشت و ترس به خود راه نمی‌داد. تحمل سالها زندان و محرومیت را با آغوش باز پذیرا شد و با کمال مناعت و بی‌انایی به مادیات راه زندگی با شرافت و بدون آلودگی را طی کرد.

هم‌رزم و همسر پایدار و باوفای او پروانه فروهر (اسکندری) در حدود چهل سال شجاعانه در راه آرمانهای آزادیخواهی و ملی‌گرایی از زمان

دانش‌آموزی و دانشجویی سپس در دوران زندگی زناشویی فداکارانه به پیکار علیه ظلم و اختناق با دشمنان و مخالفان داخلی و خارجی وطن عزیز بی‌وقفه و دلیرانه در نبرد بود.

پروانه فروهر شیرزنی با خرد و سخت‌کوش که همیشه در نیات و اعمال خود استوار و ثابت قدم ماند و صداقت و اخلاص در کردار و گفتارش نمایان بود. او ضمن انجام مبارزات اجتماعی و سیاسی، دوران زندانی همسر خود را در همه احوال با گشاده‌رویی تحمل می‌کرد و مقیم آستانه زندان بود و نیز همچنان به کار تعلیم اشتغال می‌ورزید و با حقوق ناچیز خود آبرومندان بار زندگی را به‌دوش می‌کشید و در همان زمان به تربیت فرزندان شایسته و برومند خود می‌پرداخت و با مناعت و بردباری در شرایط سخت می‌گذرانید. با روحیه قوی دردها و ناملایمات را تحمل می‌کرد و هیچگاه در انجام فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی که به آن عشق می‌ورزید کوتاهی نمی‌کرد و همواره به مبارزان جرأت و شهامت و امید می‌بخشید. به یقین می‌توان گفت با صفات و ویژگی‌های خاص خود از زنان لایق و مبارز کم‌نظیر بود.

به هر حال شهادت آن دو سرو آزادی با آن شقاوت و قساوت و سخت‌دلی عاملان، چنان موجب نفرت و رمیدگی انسانهاست که قطعاً در سرلوحه شاهکارهای میرغضبان قرون وسطایی جای برجسته‌ای احراز کرده است و آوای فداکاری و ایثار این دو دلاور که نمونه‌ای از تقوای سیاسی و اخلاق و ستیزه‌جویی با استبداد و حق‌طلبی بودند در تاریخ مبارزات ملی همیشه زنده و پایدار خواهد ماند و ملت حقشناس ایران از یاد نخواهد برد.

فانوسی بیفروز
راه تیره و تار است
در این تاریکی و تنهایی
که نه خدا و نه آتش
هیچیک نومیدی ما را احساس نمی‌کنند
برخیز!

فانوسی بیفروز
من در دلم آتشکده‌ای زیانه می‌کشد
بیا تا راه را
از جان مایه گذاریم و بسپریم
خورشید شعله خواهد کشید از خاوران عشق
و سپیده نقره‌ای صبح کنار دروازه به انتظار ما خواهد بود
راهی شو
ای همراه به غم نشسته

پروانه فروهر

تو کجا بودی؟!

(به یاد داریوش و پروانه)

زمانی که کوچه پس کوچه های بی کس را می پیمودم و نعره می زدم: بیا!
تو کجا بودی؟

می گفتند: من! از این طرف، مگر صدای نفسهایش را نمی فهمی!
می دانستم هستی، اما کجا بودی نمی دانم.

راستی چرا صدای نفسهایت را نفهمیدیم؟

خون مظلومان! آنانی که در طلوع مُردند و در غروب خندیدند.

در دل های آکنده از احساس، تنها فریاد خود را می شنیدند، ارتعاش
صدای خویش را...

تو کجا بودی زمانی که پروانه و داریوش را چاقو چاقو می کردند...
تو کجا بودی وقتی...؟!

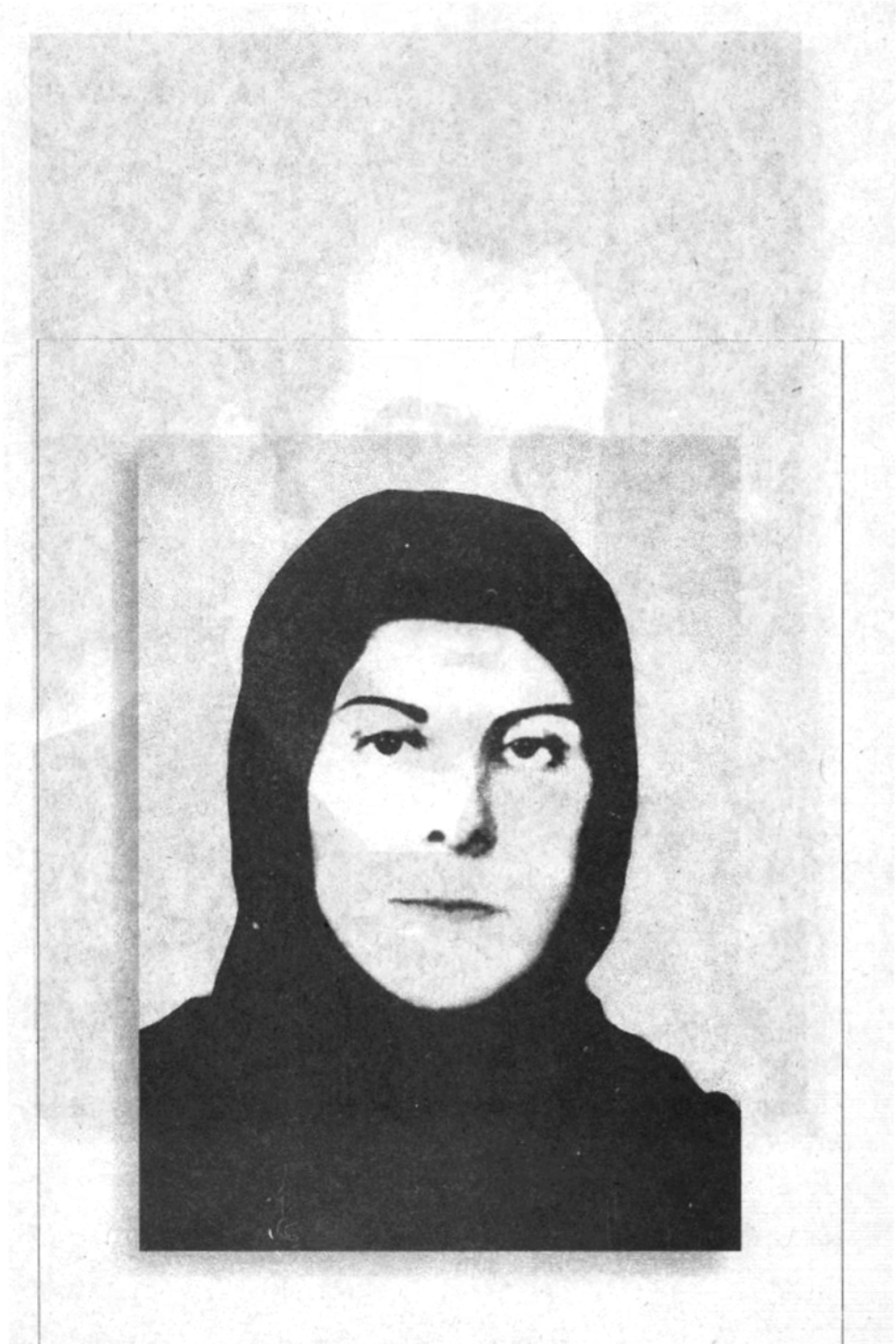
شیدا نیک اندام

پاییز ۱۳۷۷

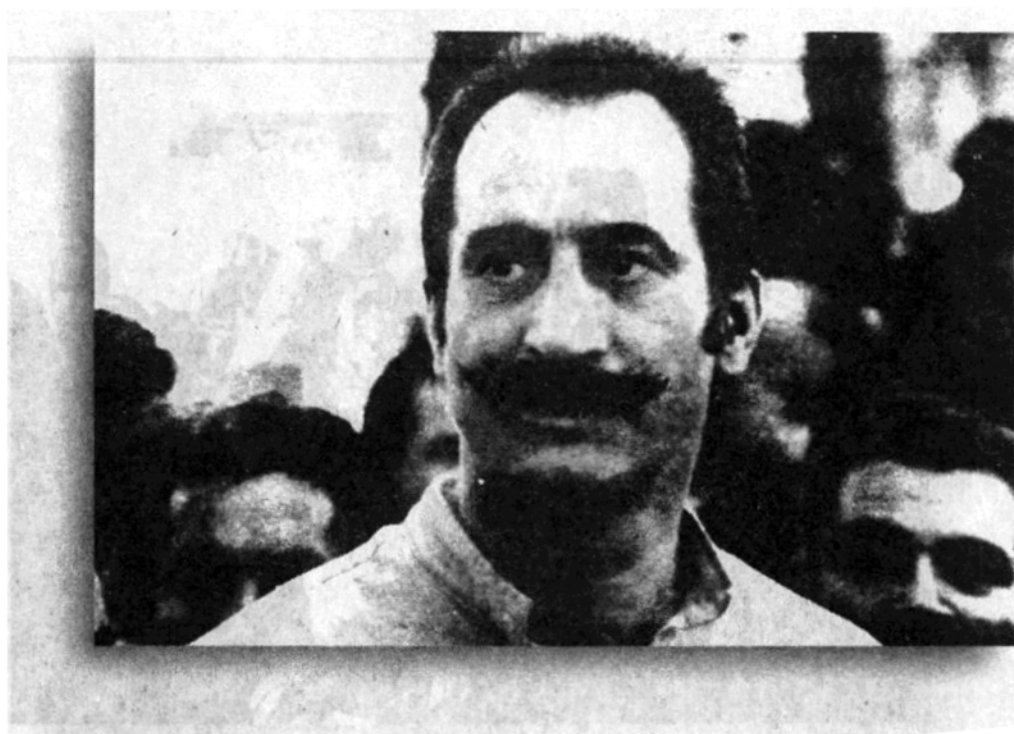




آلبوم عکس‌ها







داریوش فروهر در راهپیمایی تاریخی روز عید فطر



داریوش فروهر به هنگام تشییع جنازه استاد نجات الهی در میدان انقلاب

آرش فروهر در تظاهرات سال ۵۷



رابطه بین آرش فروهر و گروه دانشجویان در سال ۱۳۵۷

داریوش فروهر در میان مردم کردستان (قارنه)



پروانه فروهر در مراسم ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ - احمدآباد



پروانه فروهر بر مزار شهدای سی تیر





داریوش و پروانه فروهر در احمدآباد - اردیبهشت ۱۳۷۲



داریوش فروهر در کنار علی اردلان در احمدآباد - اردیبهشت ۱۳۷۲

تشییع جنازه داریوش و پروانه فروهر از برابر مسجد فخرالدوله - آذر ۱۳۷۷



داریوش فروهر بر مزار شهدای سسی تیز



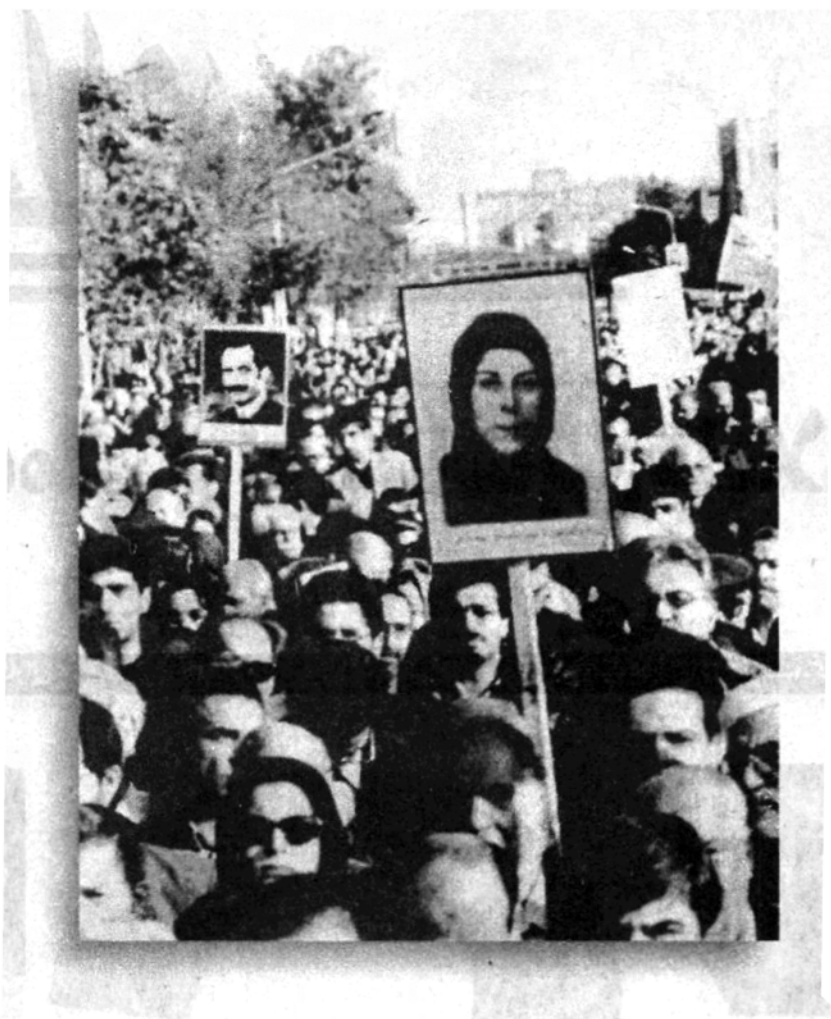
رهبر حزب ملت ایران در آغاز دهه هفتاد عمر، در خانه خورگشته شد



پرستی و آرش فروهر در مراسم تشییع



پروانه اسکندری تمام نیم قرن گذشته ، همراه داریوش بود



پرستو فروهر دختر داریوش و پروانه



ایران

اراده ملی برای شناسایی عاملان قتلهای زنجیره‌یی

گزارش خبرنگاران حوادث: روزنامه ایران از فلیپای مسکوگ نامعنوان: ردنای عاملان قتل بوسدکان





آلبوم جراید

سال چهارم - شماره ۱۱۰۱
 دوشنبه ۲ آذر ماه ۱۳۷۷
 ۳ شعبان ۱۴۱۹
 ۱۶ صفحه - ۴۰۰ ریال
IRAN- No.1101 , NOV.23 ,1998
ISSN 1027-1449
Keytitle: IRAN (Tehran)
www.iran - newspaper.com

ایران

بعد از ظهر دیروز، در خانه شخصی خود واقع در خیابان هدایت



داریوش فروهر و همسرش کشته شدند

- برابر گزارش نیروی انتظامی هنوز انگیزه این قتل روشن نشده است
 - داریوش فروهر از بنیانگذاران حزب‌های پان ایرانیست و ملت ایران و وزیر کار دولت موقت بود
- صفحه ۲

پیام
هفتاد و پنج

پرونده فروهر...؟

گفت‌وگو با دکتر احمد صدر حاج سید جوادی
وکیل خانواده فروهر

آبان

قتل‌های زنجیره‌ای همچنان در ابهام!

با خودکشی
سعید انامی
و احتمال دو دهنه
جاسوسی وی:

بیم زنده از حسن انوشیروانی

خرداد

KHORDAD IRANIAN INDEPENDENT DAILY

چهارشنبه ۱۶ دی ۱۳۳۷ • ۱۸ اردیبهشت ۱۴۱۹ • سال اول • شماره ۳ • ۵۰ تومان • ۱۲ صفحه

متاسفانه

معدودی از اعضای

وزارت اطلاعات

در جریان

قتل‌های اخیر

دست داشته‌اند

اطلاعیه مهم وزارت اطلاعات

عوامل قتل‌های اخیر شناسایی و دستگیر شدند



**دادستان نظامی اعلام کرد
عامل اصلی قتل‌های سیاسی
خودکشی کرده‌هاست**

انتشارات کلک خیال منتشر کرد:



پانولو مالدینی
شاهزاده‌ای وارث فوتبال
به قلم: محسن حسنی فرد



مردی که از تاریخ آمد
به قلم: امیر کاویان
(چاپ اول)



بوی گندم
به قلم: علی حسنی فرد



شب تولد عشق
به قلم: امیر کاویان

انتشارات کلک خیال منتشر می‌کند:

فدرت خنده
مجید بزشکی

تاریخ سیرنمای هند
به قلم: محسن حسنی فرد

کلید آرزوها
به قلم: امیر کاویان
علی حسنی فرد

مردی که از تاریخ آمد
به قلم: امیر کاویان
(چاپ دوم - با تغییرات)



فانوس راه شو
ای شب شکن، خردمند پیر من
من نیستن برای تو باور نمی‌کنم
بنمای رخ
بگشای لب

کتاب

شابک: ۹۶۴-۹۱۸۷۰-۱-۴